

میرسد و انگسار در جای دیگر در استخوان و وضع میشود و آزار ملت فراخ گوشت که معنی رسیدن صدمه و صحت
 آخر تا منته و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا بر روی اقدام می افتد و استخوان
 ساق یا فک شکسته میشود و استخوانهای قدم که بران افتاده سالم می مانند و همیشه از این است که هرگاه صدمه
 در جای رسیدن خود باقی ماند همین جا انگسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا منشا
 گشته بجای دیگر رسد پس هر جا که اثر از نیت آن منشی و ختم گردد و از آن جا باز حرکت نکند آنجا انگسار در عظم پیدا
 میشود و اما سبب قاطعی دیگر که سبب اصلی انگسار است پس آن اینست که گاهی بسبب کشیدن عضلات
 استخوان متکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پوپیه که عظم در قوه بر مفصل است که استخوان
 تر قوه و استخوان کتف دیده میشود هرگاه بکدام مرض این استخوان با منعیف میشوند اما اسباب معینه
 و همیشه انگسار پس یکی از آن از طرف خود عظم بود چنانکه عظم طویل بسبب طول خود مهیا برای شکستن یا سهل
 طرق میباشد و همچنین هر استخوان که بر آن لحم قلیل بود مثل استخوان تر قوه و استخوان ساق و عظم مرفق که تنها
 از عدم سائر از موزی زیاده و جلد ترا نشد شکسته میشوند و گاه استخوان در بعضی مواضع خود بسبب سولت شکسته
 میشود چنانکه استخوان طویل دست که متصل بمفصل نداشت و آزار ملت انگریزی ریترین گویند قریب مفصل
 زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می اندازد و از آن صدمه سقوط بر
 تمام دستهای آن میرسد لیکن چونکه این استخوان در جای زیاده ضعیف است لذا اکثر انگسار اینجا می آید دوم
 از اسباب همیشه عمر انسان است چنانکه در سن پیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
 غلبه بعضی عارضیه زیاده نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که در آن لعنت در استخوان زیاده پیش
 و هرگاه در سن طفلی استخوان متکسر میشود پس انگسار در سرهای استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی که
 زیاده در سر استخوان میباشد ازین جهت انگسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب همیشه نوع است چنانکه
 استخوان در رجال نسبت نسوان زیاده می شکند زیرا که مردان به نسبت زمان زیاده کار و مشقت پندارند
 و اکثر انگسار در مردان در عظام طویل ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
 استخوان تر قوه و هم استخوان موسوم به ریترین و عظم ساق و عظم درک شکسته میشوند و سبب در آن سقوط
 ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملاطمت شدن استخوان با زیاده خشک شدن یا زیاده و قوی شدن
 آن از مشغول شدن آن زیر سله میباشد و درین حالات ثلثه گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و در این انگسار
 را در لغت انگریزی استپان ریترین یعنی از خود شکسته شدن استخوان مینامند و گاهی درین حالات ثلثه چون انسان
 بر پلنگ خوابد از پلو به پلو دیگر منتقل شود ازین حرکت بدنی استخوانش می شکند و او از شکستن آن می

و هم از روی حساب ریاضیات ثابت شده که کسار عظم در جانب زمین پیدا میشود و چون کسار در این طرف کار زیاد
گرفته میشود در هم در بلاد بارده در فصل باره کسار عظم زیاد میشود زیرا که درین وقت استخوان زیاد نازک میباشد و
انسان بر زمین زیاد ای افتد تا آسمانی را کسار و لغت اگر بر زمین باشد هر گاه استخوان در یک جا بشکند
و هم او آن زخم در لحم و جلد باشد آنرا سیمیل در کتب معنی خالصه کسار می نامند و اگر در مواضع متعدده بشکند قطعات
کبیره ازان حاصل شود آنرا گامین گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه کسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید این
زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کپویند یعنی کسار مرکب می نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و گاه
اقل سیمیل یعنی کسار محض بود پس بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی است که سر استخوان شکسته تنه و بار یک بود
و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بان سبب سر زخم در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی اگر شکستگی استخوان
شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر میرود و با آنجا زخم غلبه زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد
که کپویند به سبب پیدای شود یکی از زخم که همراه کسار حادث شود و دوم آنکه بعد از کسار از سر استخوان در لحم زخم
حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم کسار که همراه زخم باشد بد انجام است و ایضا باید دانست که کسار
بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود شکسته شود و دوم آنکه در توریب استخوان زخم مورب یعنی در عرض طول
آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جگ استخوان
در طول خود پاشیده میشود العلامات بعد از کسار عظم در و از زیاد مقدار در عضو که کسار در آن حادث شده
پیدا گردد بسبب نقصان و آنفیکه ازان در لحم می آید و هم درین حال کدام عرق از سر استخوان منگ می کشد
خون را در لحم می ریزند و از آنهم از زیاد مقدار پیدا میکند و اما ازین دو علامت حکم جزئی بر کسار نتوان کرد
چه ممکن است که در کتان جوشن هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه کسار پس در سه علامت منحصرا از اول
آنکه چون کسار عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود مثل اینکه طول آن کم گردد و او عوجاج در آن پیدا میشود
لیکن هر کسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیرا که سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان منگس از جای خود
است و آنچه سبب شدت و ثوق خود با عضلات و ارتباط ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان
زیر اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن بهر گاه این علامت یافته شود و ثوق بر وقوع
کسار عظم کرده میشود دوم آنکه جایکه استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک
میشود زیرا که هر دو اس عظم منگس چون با خود با ملاتی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاهی
در کسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس میشود و آن وقتی است که محل کسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و این
ریزه را با هم نشه چنان در هم بچسبند که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار نخته از پر کردن ریزه های خشت در چاه

ف بیان علایق خاصه از کسار عظم

میان خشته های آن اشکام پیدا می شود که سبب آن خشت با حرکت می کنند لیکن اگر این علامت یافته شود آن گاه
بر وجود آنساز غلظت حاصل می شود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسر بر یکدیگر ساخته حرکت و جهت او را اصطکاک
آنها می آید چنانکه از اصطکاک شی صلب آواز پیدا می شود و این وقتی است که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد آنساز یک قطعه منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یا باط خود حرکت کرده جای دیگر رود و
سبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد و از اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر او را اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود آنساز میکند بالجمله چونکه درین هر سه علامات خاصه هم نوشته شده که گاهی اینها هم با وجود آنساز
عظیم موجود نمی باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و حال خود را بنماید درین وقت طبیب باید
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات معام وجود یا بد حکم قطعی وجود آنساز نماید و بر یک علامت اعتماد نکند
کنند مثلاً هرگاه شکل عضو را یا بدین ملامت که با آن آواز اصطکاک با حرکت غیر طبیعی بر آن بیند حکم قطعی بر آنساز
کنند و بعد از جمیع علامتین بالیقین بدانند که استخوان منکسر شده و آن حکم نماید و هرگاه استخوان را به شکسته باشد
و از نه جدا شدن آن از محل خود اشتباه در آنساز واقع شود استیضاح کوب را بر محل آنساز نماید و بشنود و اگر آواز
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پیدا یقین به شکستن آن نماید و این آواز مثل آواز کاک کردن یا
خراشیدن شی صلب می باشد و این آواز را بغت انگریزی کرنی پیشین میگویند و باید دانست که انجام آنساز
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که معنی سختی است در آن التیام می شود و آن یکی آنست
فابرن است که بعد شکستن استخوان پیدا می شود و کیفیت تولد آن این است که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن که بالای نخ است متورم می شود و هم لحم که گرد استخوان شکسته است متورم می گردد پس ازین
اورام که مواد میریزد و از آن فابرن اول بر دور راس های قطعات منکسره استخوان جمع می شود من بعد
در محل خالی که با بین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان ملغوم می گردد و بعد التیام استخوان این
فابرن سخت شده باقی می ماند و بسبب همین سختی که در آن پیدا می شود موسوم به کلس شده پس بعد چندی
این جسم سخت شده جذب می شود و استخوان بر حالت طبیعی خود می آید لیکن این انجام کسر وقتی می شود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا و تراز جای خود حرکت کرده
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل بین باقی نماند بلکه یک قطعه آن در جانب طولی خود با قطعه ثانیه استخوان
در جانب طولی آن تماس و ملاقی شود درین وقت فابرن بر دور راس منکسر استخوان ریخته می رود و قطعه آن چسبیده
و همچنین در محل خالی از اتصال ریخته هر دو راس با هم کرده بکذاست و متصل می سازد و خود هم استخوان می گردد
پس همیشه این جاسخی و از دیاد مقدار باقی می ماند و جذب نمی شود و گاهی این فابرن سخت و استخوان می شود

بلکه بر صورت غشای اسمی از رباط میگردد و او این را بدانجا می این مرض باید دانست و آن اکثر وقت انگسار استخوان
 که بالای غشای کعبه است همچنین در انگسار عظم مرفق و گاهی در انگسار عظم طویل سابق هرگاه از بار ارام ندرند پیدا میشوند
 زیرا که درین مواقع تحریک عضلات زیاد است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سن پیری هم ازین قبیل
 غشای رباط پیدا میشود و در آن سختی نمی آید زیرا که در پیری خون متعین میباشد که از آن فائزین قوی پیدا نمیشود و باید
 که این انجام انگسار عظم که بسبب پیدایش کلسین ملتئم میشود شباهت است از انجام جراحت عظم هرگاه بدون پیدایش
 ریم خود ملتهج گردد و خشک شود و این انجام فاضله در سینه چنان فرجه که انگسار نخس و قسم اول انگسار است یافته میشود و اگر
 انگسار عظم از عظم و جراحت عظم حادث شود درین وقت از انجام مگور التیام نمیشود زیرا که آنچه فائزین در آن میریزد
 در تولد ریم صرف میشود پس در اینجا در ریم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود و از کس التیام
 در آن نمی آید و این التیام که با تولد ریم و پیدایش آن انگور در استخوان میشود در وقت دراز انجام پذیرد و وصحت
 میشود درین مدت گاه گاه امراض مویه مثل اریسید و امیگما یا قهقهه شود و این التیام استخوان منکسر که تولد ریم و انگور میشود
 از تمام جراحت عظم که پیدایش آن انگور و ریم میشود العالج هرگاه انگسار استخوان پیل باشد یعنی تنها استخوان است باشد و در
 احتیاج بسوی اصلاح عام نیست بلکه عجز کیفیت که اگر استخوان است اگر باشد چهار پنج روز در بعضی با آرام بالا
 بنگ از مدت که درین مدت آنچه ازیت عضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد بعد آن امر فرمایند که از
 بنگ برخواستند حرکت کند و اگر استخوان پاشکسته باشد درین وقت البته تا مدت زاندازان مثل ده و دوازده روز
 در بعضی ابر بنگ از مدت ازیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بنشیند
 باز درست کرده عصاها و با قفل داده امر فرمایند که بر عصا زور و ثقل بدن داده یا بر قسمی از مرکب سوار کرده حرکت کنند
 زیرا که ترک حرکت و آرام بالای بنگ مانند ضعف قوی است لهذا از بلا ضرورت شدید آن اختیار کردن نشاید و
 بعد رفع ضرورت فوراً رجوع به تحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر بنگ میارند امر فرمایند
 که غذا از مقدار مقدار زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا بحالت سکون هم مضام شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل
 روغن بیدانجیر بمقدار قلیل بنوشاند تا از کثرت اسهال مودی بضعف نشود و اگر حمله پیداشده باشد سلفیت آبی بگشاید
 نوشاند و هم وقت داشتن غلیل بنگ ضرورت است که بنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستری علیل صاف و
 هموار خالی از ارتقاع و انقباض باشد تا از اصطکاک و انغاز آن زخم پدید نشود و خصوصاً در مشایخ احتیاط این
 امر ضرورت و چون درین حالت مریض از تیز فک غشود غسل تصفیه معتقد آن بماء ولطیخ ساد تا از اجمل غشای
 بزرگ فساد و جراحت پیداشود و بالجماع بعد آرام رسالی مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شود تا بر حالت
 صحت خود آید و برای این امر اول ضرورت است که هر دو استخوان شکسته را کشیده مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسبب

تفصیل انگسار با جرات

در این شرح پارسی آن سلفیت افلاک است برگزیده و کوهه میسند و لیکن باید که بعد از این بندش هم بیند که اگر بعد
 خشک شدن بجای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مراض یا کار قدری بریندیگی را در نفع سازند
 و در زخم کبوتر یعنی انگسار استخوان که با جراحت لم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزودی بسته شود و فرجه سبیل گردد
 یعنی انگسار یعنی باقی ماندن این مقصود از استعمال پیوسته صاحب بهاد که در علاج دل مذکور حاصل میشود که زخم بزودی
 بدون افتادن ریم ملتحمه خشک میگردد و انگسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جایگزین زخم دست
 از آتشاده دارند و بر آن بندش سازند یعنی بر تمام عضو بندش کنند و جایگزین زخم در لخم است آنجا بندش مذکور مثل
 دروازه مکان بکشایند و ایضا در انگسار استخوان که با جراحت ظاهر لخم باشد خاصه گاه گاه که از و گاهی همان گاه
 ایری سببش یا ندیان و ایری سپس هر دو یافته میشود و ندیان اکثر خاصه در کسائیکه مسکرات مثل قیون
 شراب پیوسته بریندیگی میشود پس اگر گدای ازین امراض بعد انگسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره با نخچه بچل
 خود با نوبت شد نماید و گاهی بعد انگسار حرکت احتلا جیره و تشخیر و عضلات پیدا میشود و آن وقتی میشود که اسیت
 منقلعین عظم از مقابله خود باز اهل شده در عضلات روند و از اصطکاک و خلیدن آنها در عضلات اذیت
 پیدا شود و این اذیت خاصه در کسر استخوان فخذ زیاد پیدا میشود زیرا که عضلات اینجا کبیر اند و قطعات استخوان
 فخذ به شواری بمقابله می آید و می ماند و چون این اذیت پیدا میگردد و مریض بسیار متاذی میشود پس هر گاه این
 اذیت حادث شود قیون یا دیگر از مخدرات مناسبه بقدری نوشانند که حس بدن را کم کند و گاهی از شکستن استخوان
 دل در لخم پیدا میشود و اکثر وقت آن نیست که استخوان در توریب شکسته باشد یا صاحب انگسار استخوان از فعل علل
 و ضعیف باشد درین وقت آنچه برای مل تدبیر نوشته شده اند آنها را با استعمال آرد مخصوصا استعمال تدبیر
 است صاحب بهاد درین وقت ضرورت زیرا که گاهی دل تمام استخوان منکسر سرد درین وقت سبیل فرجه کبوتر
 فرجه کبوتر و در آن خطرناک است و گاهی در عضو کبوتر استخوان شکسته است او یا یعنی ورم مانی پیدا میشود و
 سبب آن اکثر گاهی سبب سخت بود و گاهی از دا شدن عضو در جانب اسفل بود چنانکه در باب اکثر از همین
 میشود و گاهی از ورم حار که اندرون لخم پیدا شود او یا حادث گردد و گاهی آب لخم پیدا میشود و این
 وقتیکه از سختن آب زیاد در جلد حادث شده باشد او یا هم زیاد بود حادث شود و علاجش نیست
 اول آنجسب سبب نماید بعد اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند و درین سبب توجه بسیار باید کرد
 و الا از بندش سخت کینگرن یعنی موت عضو پیدا میشود و اگر از دا شدن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند و لیکن
 علی بلیند سازند و اگر از ورم حار بود آنچه در علاج نقل میشن نوشته شده بعد آن زمین برای ازاله او یا سوزن
 در جلد خلاصیده آب از آن بر آید تا ورم مانی بر طرف شود و از این شرح شدن آن آب لخم هم زائل خواهد شد و گاهی

من علاج فرجه کبوتر

است با انگسار استخوان هر گاه زخم در لخم هم آید گاه گاه که از و عضدان واری سببش پیدا میشود

در جلد خلاصیده

در انگسار عظم موت عضوم پیدا میگردد و آن در قرقر کبوتر زیاد میشود هر گاه که درم سرد است و غایب است و اعضا که در وقت
 مروج منکسر آمده اند قطع شوند و گاهی در بعضی انگسار عظم که تحمل فرود است هم این حالت یافته میشود و درین وقت
 آن از امور نشتری باشد یعنی اول بندش سخت دوم آنکه از شکستن استخوان این عملیات آن عملیات اندرونی نگردد
 عظم منکسر اندر مروج شده خون را در نیجا زیاد می ریزد و از آن مقدار عظم که میگیرد و در او از عظم از دیار معتدل
 انضغاط و تمدد و اعضای مفرد که اجزای این عضو اند زیاد میشود و بسبب آن غنای درین اعضا پیدا
 و از آن اعضای مذکوره مرده موت عضوم پیدا میشود سوم آنکه از پیدا شدن درم حار و رطوبتای خانه دار که فلک من
 همین است یعنی قلعی مایع می شود و گاهی اول بندش سهل و لیکن چون در آن عضو درم پیدا شود از آن
 بندش مذکور سخت میگردد و اعضا را غم میزند و از آن غذای اعضا با اعضا رسیده موت عضوم پیدا میشود و از آن
 کالمین از جراحتان بندش بر عضو منکسر نمی بندند بلکه با سپلنت می بندند زیرا که از شر ابط اسپلنت نیست که
 جنبه مخلوج زیر آن نهاده میشود و بسبب آن اثر انگار بندش سخت بعضی نمیرسد و بعضی جراحتان بندش قوی
 میسازند که درم عضو منکسر بر طرف شده باشد لیکن اولی آنست که اگر انگسار در دست یا پا آمده باشد درین
 وقت بندش بخوبی سازند که انگستان از بندش خارج باشند تا اگر درم پیدا کرد و از ظاهر انگستان معلوم
 شود و علاجش نیست که اگر بسبب سختی بندش بود آنرا بکشایند و مسترخی سازند و دست را اندر و عن کافور
 یا هر روغن که میسر شود چرب کرده بر این عضو بمالند و دلک کنند اما باین طور که در بالیدن عضو خون را از
 عضو ماؤف بسوی قلب بزند تا آنچه اجتماع خون در آن شده باشد متفرق گشته بسوی قلب رود و اینکه
 بسوی عضو ماؤف آید مثلا اگر انگسار در استخوان ساق آمده باشد دست را در بالیدن از ساق بسوی و رگ در وقت
 از جانب و رگ بسوی ساق زارند هر گاه بسبب درم حار غلظتی پیدا شده باشد آنچه علاجش در ذیل علاج
 افضل میشود شش شش درم ریزد و هر گاه گنگی که نیمی موت عضوم پیدا شود عضو بسبب ناسد را قطع کنند و این
 در وقت انگسار عظم گاهی اجتماع خون در دماغ میشود و بعد مرگ وقت تشریح خون کثیر درین موافق مجتمعات
 میشود و چون این اجتماع خون پیدا میشود علامات درم بر مثل ضیق نفس و سعال غمزه و هم علامات درم
 دماغ مثل نریان و در سردید و حمزه پیدا میشوند و آن اکثر در مشایخ میشود و بسبب آن زیاد ساکن
 ماندن بالای پلنگ میباشد و علاجش نیست که بندش موسوم به استخوان چپ بر عضو ماؤف نموده در موضع
 در هوای صاف بگردانند و تا که فصل چهارم در انگسار عظمهای خاص خاص و در آن چند بیان
 بیان اول در کسر عظم الف بر آنکه استخوان بینی بسبب اینکه از جلد قریب است هم از جیبی خارج زاید است
 که از آن اثر صدمات بان زیاد می رسد زیاد متضرر و منکسر میشود و بعد انگسار گاهی بر جای خود بر شکل طبیعی

بسیار است و درم در انگسار عظمهای خاص

بیان اول در کسر عظم الف

می ماند و گاهی بعد شکستن منقرض می شود و می رود و گاهی بعد انکسار از پیدا شدن درم ز پر جلد افت فرود رفتن آن محسوس نشود لیکن بعد زوال انما از آن ظاهر میگردد و در فرود رفتن آن قبح منظر پیدا میشود لیکن برای حیات نقصانی از آن نرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پاره جان راست شکسته شود دوم آنکه پاره جانب چپ منگسر گردد سوم آنکه استخوان هر دو پاره مع عظم الحما جز بینما منگسر شوند و بعد انکسار هم گاهی اینها بجای خود مانند و گاهی بجای مائل شوند و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکور و رفع شدن درمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پاره یعنی آله موسوم به قاصص یا پروپ داخل کرده استخوان فرورفته را بجایش دارند لیکن این عمل مابین هشت یا ده روز از بعد انکسار عمل آرد و زیاده از آن تا نیمه جان زنده است و الا از زنجتن قاصصین هر جا که استخوان هست همانجا منجم و منجم خواهد شد بسیار دوم در انکسار استخوان زخمسار و فک اعلی بر آنکه این عظام از رسیدن صدمه قوی منگسر میشوند مثل ضرب پائی اسپ یا ضرب عصای سخت یا صدمه ریل بدون آن نیشکنند و چون که از صدمه قوی منگسر میشوند اندک از خم هم همراه آن بر جلد و لحم پیدا میشود و علاجش آنست که اگر استخوان زخمسار ریزه ریزه شده باشد آنرا بر آنند و الا تا ذاتی عضلات زیاده پیدا نخواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد باشد آنرا بجایش گذارند که خود منجم خواهد شد اما استخوان فک اعلی که در آن دندان هر دو زانداگر منگسر شود پیش از آن دندان هم متحرک میشوند و در علاجش باید که اول دندانها را با تار طلائی بندند بعد هر دو قطعه استخوان منگسر را از تار طلائی بر بندند و درین زمان کنند تا فک سفلی برای استخوان فک اعلی مثل اسبانت شود و از آن محبت گردد و در این وقت مایع مثل شیر و شوره با تا حصول صحت نوشانند بسیار سوم در انکسار استخوان فک سفلی و چون که این استخوان خمد مثل خواب است لهذا از صدمه بسیار قوی شکسته میشود و اگر همچو منگست که در همه مقامات آن انکسار آید لیکن در وسط مفصل و کنار آن در هر دو جانب منگسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکساری آید و علامت انکسارش آنست که در محل انکسار حرکت یکگز آواز اصطکاک جسم صلب می آید و دستوار و در صف دندان منقود شد اختلاف در ارتفاع و انقباض آن بحسب عادت پیدا میشود و خون همراه لعاب درین جاری گردد و چون بسیار داشته برینند و نشانه زیرین هم دیده میشود پس هر گاه این علامات بعد رسیدن صدمه قوی یافته میشوند حکم بر انکسار عظم فک سفلی توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفته سفلی یافته میشود و سبب اینست که ریشه که عصب حس آورنده لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفته آمده است هر گاه همراه این عظم گسسته میشود از شکستن آن آمدن حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه آن استخوان از این عصب جدا می آید و حس آنرا در حسی دیگر کرده لیکن از این عصب نیست که نیمه در دستها همراه استخوان در دستها

بیان دوم در انکسار استخوان زخمسار و فک اعلی بیان سوم در انکسار استخوان فک سفلی و سبب آنست

کشته میشود بلکه گاه منقلب میگردد و حالش کمبیش با استخوان مذکور میباشد علاج اول استخوان مذکور را چنان
 است که به پستان از کف پر کمل ازوی کل صورت کل استخوان مذکور بر باند و در باط که از آن بندش بالای آن بسیارند
 باید که چهار راس داشته باشد تا دوسه آنرا بالای راس و دوسه آنرا بالای گردن چندند و غذای مرضی نشیای
 رقیقه مثل شیر و شور بادشانند و از حرکت کلامی هم باز دارند و بین صحایط تا همان پنج هفته در نداشتن اتصال را استخوان و عصب
 حامل شود بیان چهارم در انگسار استخوان موسوم به بی آبی که پیکر چون بو این استخوان بالای پنجه است که اصل
 زبان از آن شروع میشود یعنی عضلات کبیر و پنج زبان آن مربوط اند و این استخوان قوی منگسه میشود کسی از جانب
 قدام گلو را گرفته ببال قوت عمر کند تا استخوان مذکور خشکته شود و علاتش اینست که در محل انگسار از در آمدن سر
 استخوان مذکور زیر جلد از نقل مسوس میفود و در در گلو زیاد میگردد که از آن کلام کردن و از او در فهم دشوار کرد
 و لعاب از دهن جاری ماند و اکثر سبب ورم که از خشکی استخوان در عضلات گرد و پیش آن پیدا میشود مقصود هم
 متورم میگردد و از آن در تنفس هم دشواری پیدا میشود و علاجش آنست که یک انگشت در گلو اندازند و عمر نکند
 و از یک دست از جانب خارج گلو عمر کرده استخوان منگسار را به جایش آرند من بعد از جرم غلیظ حلقه درست ساخته
 در گلو انداختند از زیاده پدید میسر مرضی حرکت نکند و خیای رقیقه مثل شیر و شورهای لیم نوشانند و از کلام کردن
 هم منع کنند تا به خوبی شود بیان پنجم در خشکی استخوانهای پهلو و انگسار درین غلام گاهی از رسیدن صدمه خارجی
 پیدا میشود که بسبب آن سر استخوان منگسار در باطن فرو رفته غشای پهلو رویه را زخمی میسازد و گاهی از رسیدن
 آن در غمز جانک در خارج کثیره که در طرف دشوار ع بود به شرکای مجمع میرسد و درین وقت اگر غمز در جانب چپ
 انگسار از آن در استخوانهای پهلووی بسیاری آید لیکن چونکه ازین عمر استخوانهای جانب متقابل منگسار شده پس
 غلام خارج میشود لهذا از آن بعد از آن به غشای پهلو رویه پدید میسر و گاهی در بعضی تان وقت ولادت از عمر کردن
 عضلات هم استخوانهای پهلو خشکته میشوند لیکن در ضلع اول و ثانی انگسار که واقع میشود اما از ضلع
 چهارم تا هشتم که زیاد واقع میشود لیکن اگر اصناف از رسیدن صدمه خارجی منگسه شوند پس درین صورت
 در جایکه صدمه رسیده از آنجا منگسه میشود اما اگر از رسیدن اثر منگسه شوند پس از عمر جانب چپ یا راست
 جانب بسیار با انگسار منگسه میشود لیکن درین صورت که در ضلع جایکه استار در آنجا زیاد است انگسار
 می آید و علامت انگسار ضلع آنست که در داخل در محل انگسار پیدا میشود و هر قدر که نفس غلیظ کشند در زیاد
 میشود و در تنفس هم دشواری حادث گردد و حرکت انبساطی و انقباضی در که با عانت پهلو می شود بگذشته
 از اعانت هر دو شکم که از فرما است این حرکت صادر و نفس گرفته میشود و چون انگشت بر محل انگسار ضلع
 نهاده نفس کند استخوان منگسار بر محل انگسار منگسار معلوم میشود و هم اصل کار آن خشکی استخوان منگسار در دو چون گوش

توجه داشته باشید که در این کتاب ملاحظه فرمایید که در بعضی موارد از بعضی استخوانها که در این کتاب نام برده اند در بعضی نسخهها نامهای دیگر برده اند و اینها را هم باید ملاحظه فرمایید
 و در بعضی نسخهها هم از بعضی استخوانها که در این کتاب نام برده اند نامهای دیگر برده اند و اینها را هم باید ملاحظه فرمایید
 و در بعضی نسخهها هم از بعضی استخوانها که در این کتاب نام برده اند نامهای دیگر برده اند و اینها را هم باید ملاحظه فرمایید
 و در بعضی نسخهها هم از بعضی استخوانها که در این کتاب نام برده اند نامهای دیگر برده اند و اینها را هم باید ملاحظه فرمایید

بر عمل انگساره نهاد بشوند و از اصطکاک استخوان شنیده میشود و هرگاه کتله های استخوان منگسه از تقابل خود از ال
 شده زبر و بالا شده باشند از نهادن انگساره معلوم میشود که این ریزه و کتله استخوان منگسه است که بالا آمده و اگر
 چهار پنج ضلع بر آب شکسته باشد بر عمل انگساره گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون در
 استخوان شکسته اندک نشسته و غشای پیوسته و زخم در آن پیدا کرده باشند از آن ذات اجنبی پیشتر
 و اگر زخم در ریه پیدا کرده باشند از آن سرفه و نفث از دم حادث میشود و گاهی از زخم ریه هوا خارج شده و در شکم
 پهلو کولوسوم به پلورا است مجتمع میشود و از آن تپه کولوسوم یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میگردد و گاهی
 از این زخم ریه هوا خارج شده و غشای نخاعه در تمام بدن عام میشود و امی فی زیا حادث گردد با کلمه
 در علاجش دو امر مقصود اند یکی اگر حرکت ضلوع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا درد زیاده میباشد
 و آن از حرکت زیاده میشود و هم از بند شدن حرکت اضلاع آنها هم بند میشود و از آن هم درد کم میگردد
 پس برای حصول این مطلب باید که پارچه استلکن را که عرضا از یک فوت تا یک نیم فوت باشد و در طول بقدر عرض
 جسم طویل گرفته بر پهلو بطوری بچسبند که یک سر آن بعد از حاله تمام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط منگسه بر بندند
 دیگر آنکه تسکین درد در سرفه که در آن زیاده میباشد نمایند و این مطلب از خوردن افیون و مرکبات آن
 و از نوشاندن شکر کم بفرسود حاصل میشود حسب ضرورت نوشاندن من بعد از گذات اجنبی
 نفث از دم یا نیوما تورکس یا ام فی زیا پیدا شده باشد درین وقت آنچه تدبیر در محل علاج این امراض در کتاب
 امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند بیان ششم در انگساره غضاریف که میان
 استخوان سینه و اضلاع واقع اند و اینهم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر غیر مثل اضلاع
 منگسه میشوند لیکن فرق در علامت این است که در انگساره غضاریف آنچه اول از اصطکاک قطعات منگسه عظام
 بسبب صلابت آنها پیدا میشود اینجا میباشد تا در محل انگساره قطعات منگسه غضاریف هم حرکت میکنند و
 اتصال غضاریف منگسه هم مثل اتصال عظام منگسه بند بود پیدا شدن جسم موسوم به کلس که بیانش در
 علاج عام انگساره کرده شده میشود بالجمله علاج انگساره غضاریف هم مثل علاج انگساره کرده خود میان
 هفت در انگساره استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آنهم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط
 شکسته گیشود و گاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند هم شکسته میشود و چون در بعضی
 آن اتصال ندر در آنها نیست و وقت لاسک زیاد است که بسبب آن وقت رسیدن صدر به پشت منتهی
 و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد و اندک از صدمه ضعیف که پیشتر بلکه از آن منقرض شده فرود می رود
 و باز مرتفع میگردد و چون که استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

دیانت منگسه غضاریف استخوان سینه
 استخوان سینه در طول سینه میباشد

چهارم

باز این شیوه را که از استخوان استخوانی

مقابل آنها چندان مؤثر دانند که بدین مناسبت در جوانی مرکب نمیشود لهذا وقت انکسار بر محل مفصل در وقت
 منکسر میشود و علامت انکسار آن اینست که در سینه آثار فرورفتگی پیدا میشوند و بسبب منکسرون آن در تقسیم
 و تقواری ظاهر میگردد و علامت منکسر علاج انکسار صلاح است لیکن اگر این استخوان فرورفتگی باشد از لوله تسویه
 آن نکند زیرا که زیر آن محراب شریان عظیم موسوم به اوراد مهم عروق کبار که از جانب بطن و بسیار آمده اند
 میباشد بیان هشتم در انکسار استخوان ترقوه و آن به نسبت عظام دیگر بدن زیاد منکسر می شود
 به سبب اقل آنکه از جلد قریب است و از آن ادنی صدمه هم بر آن و تر میشود و دوم آنکه از کتف متعلق است
 و از آن صدمه آنهم باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا آنچه صدمه که
 بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتهی میگردد و چون در این استخوان دو محراب مثل دو قوس دائرة که آنها را نخوی
 در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هر یک در طول مختلف باشند هستند و بر صورت حرف سین که
 در خط انگلیش نوشته میشود است لهذا این استخوان بحسب شکل از قبول کردن آفات بعید و بسیار محکم و قوی است
 و اگر بر این شکل نبودی زیاد تر منکسر میشدی اما هرگاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید هرگاه
 از صدمه جانب کتف منکسر گردد و در صورت منکسر شود و علامت انکسار آنست که در هر جانب که بشکند دست آن
 جانب بیکار میگردد و نشانه و کتف مسترخی گردند و گردن بسوی این جانب مائل شود و بسبب آن جمله عضلات خنق
 این جانب مسترخی میشوند و دست مسترخی شده بر فعل می افتد و بیچسب و درین وقت چون استخوان مذکور را می بینند
 قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از آن بیرون هم می آید و علاج آنست که چون این
 استخوان قریب مفصل کتف شکسته پیشه درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هرگاه در وسط آن
 انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی را باطرا بخوی بندند که سر
 آنرا از جانب بغل علیل بر آورده بالای گردن برند و از آن در بغل جانب مقابل اهل کرده از آن بر آورده باز
 در بغل جانب بغل هر دو سر آنرا به بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود مانند بسوی اسفل مائل نشوند
 و بسبب آن مقابله قطعات بینما باقی ماند و یک را باط در گلو انداخته حلقه ساخته در آن دست علیل ساید از بند
 بخوی که عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و در صورت
 ثانیه که این استخوان در وسط خود شکست و از آن سه نضص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از آن مائل
 است مائل بسوی اسفل میشود و دوم آنکه از کشیدن عضلات خنق قطعه منکسر ثانی که متصل باهاست بسوی فوق مائل
 میشود و از آن تقابل مینبازد مائل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست علیل بجانب النسی میلان میکند و
 بسبب آن قطعه منکسر متصل از آن است باز و اول تقابل پیش هم می رسد و در از آن طول استخوان کم میگردد

باید تا آرام ماند و گاهی آنکس در جرم سافت نیز با علی و سفلی که در میان کرده اند مفاصل خود با دست می آید عام ترین
در وسط حقیقی آنها آید و در مواضع دیگر و علامت آنکس هر دو زند نیست که طول ساعد کم میشود و در شکل آن کمی پدید می آید
در تحریک این استخوان او از اصل کاک جسم منسب می آید و معرفت آنکس از آن بسیار سهل است و علامت آنست که اول
ساعده را از جانب ریش و مرفق هر دو یک نشانه برای استخوان منکسر بجای خود بتقابل یکدیگر آید من بعد اسپلنت عرض
بعد گذشتن چوب مخلوج بر جلد هر دو طرفت انسی و وحشی دست نهاده بر بندند یکدیگر آنکس را در وسط حقیقی نریق
آمده باشد که آنجا بینا عمل خالی است پس چونکه التیام عظام بسبب ریختن گلس میشود و آن اگر درین موضع خالی
بینا ریخته نمیشود تحریک عضلات بعد صحت دشوار خواهد شد لهذا آنها با یکدیگر اول یک رفاوه در جانب وحشی یک
رفاوه در جانب انسی دست متصل جلد نهاده بر آن پنجه مخلوج گذاشته بعد اسپلنت بر آن نهاده بر بندند تا
از اثر غیر آن گلس در محل خالی که در میان هر دو استخوان مذکورین ستند ریزدن بعد دست را در جلقه که در گلو
آویخته باشند بیازدند تا آرام ماند و گاهی از زمین اعلی و سفلی یکی میشوند و درین وقت تشخیص آن دشوار میگردد
چونکه آنکس از طول ساعد کم میشود و در شکل آن کمی می آید و چونکه درم بزودی پیدا میشود از آنهم در کاک
آنکس دشوار میگردد پس درین وقت باید که ساعده را از وحشی بطرف مرفق بگیرند و از دست دیگر ریش را اگر قوه حرکت
تعلیمی درین بسیار دهند که ازین تحریک در استخوان منکسر حرکت بجل آنکس را و هم آواز اصل کاک استخوان در آن
پیدا میشود و چونکه در سندان اکثر مردمان وقت غیظ و غضب از چوب یکی بردگیری حربه میکنند و مینزند
لذا اکثر زندان سفلی دست چپ شکسته میشود و زیرا که وقت ضرب برین دست خاصه برای حفاظت دماغ و
و چربالای رود پس استخوانش زیاد می شکند و گاهی زند اعلی قریب مفصل کاک با عظم ریش ایهام متصل است در
صدمه سقوط که وقت کسی بر روی دست بیفتد منکسر میشود و این آنکس را اکثر موزب واقع میشود و علامتش
اینست که چون در آن قطعه استخوان آنکس که از مفصل خود متصل است در جانب وحشی دست میرود و بقیه زند اعلی
در جانب انسی دست می آید پس در میان این هر دو گوی پیدا میشود و چنان معلوم میگردد که گویا اختلاج مفصل شده
و هم دست از خود در جانب بین دیساز منقلب نمی شود بلکه اگر ضرورت قلب افتد با علت و قوت عضلات عضد
حرکت میکند و گاهی این استخوان از رسیدن صدمه منکسر میشود و درین وقت آنکس در عرض آن می آید و چون
در عرض منکسر گردد تغییر در شکل آن کمتر پیدا میشود لیکن دست از شکستن این استخوان بیکار میگردد و بدستوار
مستطابست بند و منقبض میشود خصوصاً انگشت ایهام که آن از همه زیاد بیکار و مسترخ میگردد و علامتش
آنست که اول ساعده را از هر دو طرف آن کشیده اطراف قطعات منکسر را بتقابل یکدیگر آید بعد دست را
کشاده اناطی از ایسوی تحت مائل سازند تا دست و ساعده بصورت طپا همچو گردند یعنی ساعده مثل تنگ طپا پنج

دوست اناط کشاد که اناط آن بسوی تحت مائل باشند مثل دست طپانچه که از او دست سیدار نگر و در وقت
این وضع در جهت دست آنست که بر این هیئت قطعات منکسر استخوان بمقابل یکدیگر بجای خود خواهند آمد
اسپلنت را هم بر صورت طپانچه ساخته بعد گذاشتن پنبه در محل زجای واحد بر هر دو جانب ساعد نهاد و بر بند
و سر معصع آن بر دست و اناط مانند تا بسبب آن همیشه لئال سرنگون و معوج مانند لیکن با هم در از
بخش بیرون سازند بعد آن دست مشدود در در حلقه که در گلو آویخته باشند بداند تا بار آمدند میان
دوازدهم در انگسار استخوانهای مشط و اصابع دست بد آنکه گاهی این استخوانها هم بسبب
رسیدن صدمه سقوط یا ضرب منکسر میشوند و علائمش آنست که استخوان شکسته را اول کشیده بجایش آورند و بعد
انگشت منکسر را با انگشت صحیح که آن متصل و هم جنب بود ضم کرده در جانب داخلی دست اسپلنت یعنی چوبه
را بعد نهادن پنبه مخلوج بر آن گذاشته بر بندند میان پنجم و انگسار استخوان عانه و آن کتب است
ادبغت استخوان دوازدهم در جانب قدام عانه که خلف آنها مثانه عده در مجرای بول است میباشد و دوازدهم
استخوان ورک اند که در جهت بین و سار بدن بالای قفص میباشد و یکی از آن عظم عجز است که هر کس از عظم
شعده است و پیش آن معای مستقیم میمانند و از آن استخوان تهیگاه اند که در سرین میباشد و از کتب
آنها صورت دور پیدا میشود از این مجموع را طبیعت انگریزی بپوش یعنی علمی میگویند و استخوان عانه گاهی بسبب
صدمه بسیار قوی منکسر میشود مثل کسی که از دور بزرافتد با گردن بران بگذرد و ایضا باید دانست که
در انگسار این استخوان زیاد خون نیست لیکن با صدمه قوی که بسبب آن استخوان مذکور شکسته میشود
از آن باز اخراق اعضای لینه که در عانه یا مثانه میشوند مثل مثانه و مجرای بول و معای مستقیم و غیره از آن خوف
هلاکت زیاد پیدا میشود و ممکن است که انگسار در صحیح اجزای آن واقع شود لیکن اکثر صدمه جای که
محراب در استخوان عانه است و هم بر استخوان تهیگاه زیاد میرسد و از آن درین مواضع انگساری
و از علائمش اول سیدن صدمه بسیار قوی است دوم درد محل انگسار وقت سفر یا نزدیک حرکت
کردن میشود سوم آنکه مریض قادر بر قیام نباشد و اگر بایستد چنان معلوم میشود که عادتش میگردد و چهارم
آنکه اگر بر محل شکسته گزود استخوان ورکین را در دست گرفته حرکت دهند اینجا آواز اصطکاک شنیده
میشود و اگر در جای دیگر درین استخوان کسر واقع شود آواز اصطکاک بدستواری مسموع میشود لیکن علامت
دیگر که مذکور شد موهوم میباشد و ایضا چون با انگسار استخوان بشانه هم آفت رسد درین وقت گاهی
سلس البول گگاهی حبس بل پیدا میشود و گاهی بول الدم هم ظاهر میشود چون محراب نه در آن مجرای بول
است انگسار واقع شود درین وقت از رسیدن اثر صدمه که عظم یا از غلظتین قطع نمائند درین استخوان

علم و در این علم با هم در این فرق اتصال ۳۸۵
علم و در این علم با هم در این فرق اتصال ۳۸۵
علم و در این علم با هم در این فرق اتصال ۳۸۵

مجری بول زخمی و متخرب میشود و از اخراج آن بول قطره قطره همراه خون خارج میگردد و منابر این ضرورت است که وقت
 تحریک استخوان در کین برای شنیدن آواز اصطکاک عظامت شکسته احتیاط درین امر زیاده نماند تا از تحریک
 قوی که با مقله شکستین استخوان و مجری بول خلیفه زخم در آن پیدا کنند و عملان ج اول از همه حال نشانه و
 مجری بول دریافت کند که سالم اند یا کدام آفت و نقصان با آنها هم رسیده و آن دانسته می شود از آمدن بول
 بر مجری پس و اگر بول نیلیه قاطیه را که از مردم نمنی ساخته میشود و لین میباشد در مجری بول داخل کرده امتحان
 کند پس اگر سهولت و سلاست در مجری بول داخل شود یقین کرده شود که مجری بول سالم است و اگر بدشواری بود
 یا مطلقا داخل نشود و سر قاطیه خون آلود و بناید یا خون هم آید و بول متیس باشد یا قطره قطره آید نسبت
 میشود که در مجری بول زخم عادت شده پس اگر زخم در مجری بول آمده باشد و درین وقت خوف است که وقت بول در
 بول از نشانه جاری گردد اما خارج نشود بلکه در حالیکه مجری بول زخمی است آنجا رسیده از راه زخم خارج شده در لحم
 ریزد و از آن ورم عارض پیدا شود و این خطرناک است و تدبیر حراحت مجری بول درین وقت اینست که اگر
 داخل کردن قاطیه لین ممکن باشد داخل کرده تا نشانه رسانیده آنرا تا حصول صحت اندرون نشاند بهرین جهت
 و از قیاس قضیب بسته و بند تا بول پذیرد مجری قاطیه از نشانه خارج شود و از راه زخم در لحم ریزد و اگر داخل
 کردن قاطیه لین در نشانه ممکن نباشد سبب اینکه سر قاطیه وقت داخل کردن در نشانه اندرون زخم مجری
 بول رود و از آن در نشانه رود درین وقت قاطیه صلب که از زخمه یا از آهن ساخته بود و مجری بول داخل کرد
 از خارج در میان خصیه و مقعد آنرا از انگشت نفخس نماید با اینکه سر قاطیه یافته شود آنجا در میان خصیه
 و مقعد جائیکه برای اخراج حصاة نشانه بیخ زخم آید پس میکنند همچنین در اینجا زخم کرده راه جدید برای اخراج
 بول پیدا کنند و این راه را تا حصول صحت زخم مجری بول کشاد و دارند باین نحو که قاطیه لین ازین راه جدید داخل کرده
 تا نشانه رسانیده تا حصول صحت مجری بول در آن دارند تا بول در لحم نریزد و اگر ازین تدبیر هم سبب ورم مجری
 بول از نشانه خارج نشود و در آن مجتمع باشد و از آن مرض متاخری بود درین وقت شروکار که آید بشود چون
 است از جهات معالی مستقیم در نشانه رسانیده شروکار مذکور را اینجا بسته دهند تا بول ازین راه جاری ماند
 دوم آنکه بیارید بستی که همواره برابر و قدری سخت باشد مستلقیا دارند و رباط عرضی از پارچه فلان است
 ساخته بالای ورک و نشانه علیا در عرض بدن نهاده بر بندند تا استخوان عانه حرکت نکند بیان چهار روم
 و شکستین حق الورک بدانکه حق الورک و آن مجوف و مدور مثل سیالی بود و مرکب میباشد از سه استخوان
 اول استخوان ورک دوم استخوان همگانه سوم استخوان عانه و در جوف آن سه استخوان نخدی می ماند و با لاق
 این فصل خریطه غشای باطنی همواره می ماند که در آن سه استخوان نخدی همیشه حرکت دوی میکند و چون کتاف

باین چهار روم شکستین استخوان حق الورک

پایانه مذکور از که ام صدمه خارجی که بخط مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشود و براه آن این فریضه غشایی بر
 که بالای مفصل است هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظ و عائق سر استخوان فخذ از جوف استخوان ورک
 برآمده بسبب کشیدن عضلات سرین در لحم بسوی بالا حرکت کرد و از جای خود میرود پس درین هنگام
 کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشد لیکن این کسر کمتر دیده میشود و علامت آن اینست که پای بیمار قصیر میگردد
 و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پایین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای
 درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک مدخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد ازین جهت وقت کشیدن
 فخذ سر آن زائده بزرگ است بسهولت در آن داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را بگذارند سر مذکور
 بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میرود بخلاف انخلاع آن که با کسر واقع شود چه در آن بسبب
 اینکه ثقبه مفصل بر مقدار طبیعی خود منقب می ماند از آن دخول سر استخوان در آن بسهولت ممکن نشود و اینها
 چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بر جای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ اینجا آید
 میگردد پس هر گاه این علامات یافته شوند علم به شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز اگسار استخوان
 شنیده شود و انخلاع مفصل هم دیده شود و علامتش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش جیره طویل
 که از قدم تا بغل باشد گیرند و بعد نهادن رفاده عرضی که از سن ساخته باشند بر ورک جیره مذکور را بر آن
 گذاشته از رباط طویل فخذ را با جیره بندند و بالای آن در عرض جسد رباط عرضی دیگر بر ورکین مثل کمر بند
 باشد بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود نزدیک میان پا نزد هم در سر استخوان عصبان
 زیرا استخوان مجز و قریب بقصد است و شست در دم آن میباشد و آن اکثر از رسیدن صدمه سقوط و گاهی از رسیدن
 صدمه ضرب قوی منگس می شود و علامتش آنست که از اگسار آن درد عظم پیدا میشود و موشی و سوار بلکه نامکن
 میگردد و وقت شکستن از پت زیاد پیدا میشود زیرا که درین وقت نقل بدن بر آن می افتد و باز بر شواری
 می آید و چون استخوان این استخوان کرده میشود در آن حرکت خلایق امر طبیعی آن درم آواز خشخش محسوس میشود
 و علامتش آنست که اگر بعد اگسار بسوی داخل فرورفته باشد انگشت را در معای مستقیم انداخته استخوان
 مذکور را بجایش آزند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ با آرام تمام دارند تا وقتیکه
 استخوان شکسته و متصل شود و بعد حصول محبت هم چند روز ساده پای لین زیر عظام تهیگاه نهادند مریض را
 نشانند و اینها آید و آنست که یک مرض بعورت میشود که در آن عوارض و علامات مثل علامات اگسار
 استخوان محسوس یافته میشوند و هر چند که آنهم بعد رسیدن صدمه سقوط پیدا میشود لیکن در آن اگسار عظم
 بلکه بسبب رسیدن صدمه از بله و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متورم میشوند و از آن علامات مذکوره

بیان پا نزد هم در سر استخوان عصبان
 در سر استخوان عصبان

یا فیه میشود و فارق بین اینست که حرکت در استخوان و آواز خشخشه در آن نمی آید بخلاف انکسار استخوان که در آن هیچ
 این دو علامت هم ضرورت و بایه دانست که استخوان محصص در مردان قدی کج و معوج است و در زنان
 راست است بنا بر سهولت ولادت لطفی تا وقت خروج مولود از شکم مانع نشود و بسبب این استقامت در لغت
 اگر تری نام این استخوان آنست که گان سکنس نهاده شده یعنی استخوان منشا پنجه طار که از الملت یک گلگون گویند
 چنانست یعنی استخوان است و گان سکنس در لغت لاشن نام طار است که از الملت یک گلگون گویند و شاید
 که لغت هندی این جوان را گول میگویند باین سبب استقامت این استخوان در زنان اثر صدمه قلیل هم بر آن
 زیاد میرسد و از آن ربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متاثری و متوزم میشوند و این مرض را
 کاک سی رتینا میگویند یعنی درد استخوان گاک سکنس و علامات آن همان هستند که در انکسار استخوان
 نوشته شد و سوازی دو علامت که آن تحرک استخوان بر محل انکسار و شنیدن آواز خشخشه است چه این هر دو
 درین مرض یافته نمیشوند لعدم انکسار فیه و علامتش آنست که کار مخصوص بکار این مرض را گرفته لول
 از جانب یمن در جلد خلاصیده تا استخوان معلوم رسانیده آنچه ربطه و اغشیه و عضلات که بآن متصل درین
 جانب اند از هزار ازر است کشیدن کار و معلوم بر استخوان مذکور زیر جلد قطع کرده دهند من بعد در
 جانب یسار استخوان مذکور کار در از زیر جلد تا استخوان عصص رسانیده ربطه و اغشیه و عضلات را که در
 جهت بر آن هستند قطع کرده دهند من بعد بر کناره اخیر استخوان مذکور هم کار و مذکور را از زیر جلد رسانیده
 آنچه اینجا ربطه و اغشیه و عضلات بر آن هستند آنها را هم قطع کرده دهند تا استخوان مذکور از جلا اطلاق خود
 که متوزم و متاثری میشوند از آنها غالی او جدا گردد و بسبب آن ادیت بر طرف گردد و مجوز این تدبیر گفته که ازین
 علاج فوراً در زائل و صحت حاصل میشود و گفتگان گویان شانزدهم در انکسار عظم فخذ باینکه بر سر استخوان
 فخذ که زانده گیره است در آن صورت راس و عنق هر دو است و راس آن در حق کورک و عنق آن در حرقه
 رباطی همیشه میماند اما جایکه اصل عنق مذکور با عظم فخذ متصل است آنجا از خرطیه باطنی خارج میباشند پس
 انکسار که در عنق آن می آید گاهی اندرون خرطیه و گاهی بیرون خرطیه بر محل اتصال عنق با عظم مذکور می آید اما
 در عنق آن که اندرون خرطیه است انکسار واقع شود پس این انکسار اکثر از بعد پنجاه سال از گذشتن عمر می آید
 زیرا که از روی تجربه ثابت شده که این استخوان بعد پنجاه سال خشک و ضعیف و نازک میگردد و بسبب این
 در فذایش چون کم میرسد و آن باعث خشکی و نهال و ضعف آن میشود پس درین وقت بادنی سببش
 اینکه در راه رفتن پا منقلب گردد یا در خواب لغزیده دراز گردد یا در قالیین و غیره اقسام فرش بیاویزد یا
 پیش پا خورد یا پای انسان در گوی افتد یا در رفتار خود بخود بیافتد یا بجز از سبب سهولت این استخوان

بیان نزوم در انکسار عظم فخذ

سنگسری میشود و زمان را از این مرض به نسبت مردان زیاد میشود و علامت آنکسارش اینست که اول هر
 نخود قدری لم آنجا منتهی دیده میشود و در اینجا میباشد و اگر ایش بسیار قلیل بود زیرا که خون اینجا کثیر نیست تا در
 زیاد پیدا شود و بدون تحریک یا تحریک در وجه قلیل میباشد و استخوان نخود چنانکه قریب جلد در حال صحت
 محسوس میشود و این انگسار چنان قریب محسوس گردد و چون به پیش کشند سر این استخوان قریب استخوان و ک
 دیده میشود و چون نخود گرفته حرکت قلبی دهند آواز خشخشی مسموع گردد و وقت تحریک در زیاد شود
 و پای علیل از خود حرکت نیکند و چون مرض با سینه پای علیل لکل بجانب حشری و پاشای علیل بر ساق
 پای صحیح نهاده ماند در محل مفصل نخود قدری انحراف معلوم گردد و در پای نیز قاصر پائینت میشود و چون مرض بر سینه
 دراز گردد پای علیل را بجانب حشری بدن مائل دارد و العللاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود و درین
 وقت از زیاد داشتن مرض بالای پلنگ سقوط استنها و اجتماع خون در ریه و زخمها بالای مجبور و در کین
 پیدا شده مرض پلنگ میگردد و لهذا باید که اینجا نقطه دو سه نهفته مرض را بر پلنگ دارند و چون ازین کم
 شود بر پای مرض چسبیده از گشایر که یا از چرم ساخته نهاده بر بندند تا بسبب آن در استخوان نخود حرکت
 پیدا نشود یا کم شود بعد دو عصاره بغل علیل گشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند هفت هشت ماه بر همین مهیت
 حرکت کرده باشد و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای من تحمل برداشتن نقل بدن خواهد شد عصاره
 مذکوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند اما این گنگ گاهی زایل نمیشود و چون
 انگسار بر اصل نخود که خارج از خریطه باطنی است حادث شود ممکن است که در جمیع انسان این انگسار واقع شود
 لیکن زیاد در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان به نسبت زنان زیاد میشود زیرا که درین عمر
 مردان اکثر حرکات عنیف میکنند و این انگسار از صدمه قوی مثل آنکه کسی از بالای درخت یا از نیل بفتند
 یا غمزشند یا مثل سقوط است و در آن نخود بسیار بدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
 آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد و دوم آنکه زیره ریزه گشته ریزه های آن در یکدیگر درین
 وجه بود و صورت درم و در زیاد میباشد علامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود در اینجا هم آنچه علامت
 در انگسار این استخوان در خریطه مذکور شدند یافته میشود فرق همین است که اینجا در زیاد بود و آواز خشخشی
 مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند درین وقت در زیاد
 میباشد و پای علیل به نسبت پای صحیح زیاد قاصر بود و هم پای علیل بجانب حشری بدن مائل باشد اما هرگاه
 نخود در دست گرفته حرکت قلبی دهند آواز خشخشی مسموع میگردد و پای علیل کشیده میشود زیرا که از در آمدن
 ریزه ها در هر دو استخوان سنگسری استخوان واحد میشود و هم این مرض امکان بود که قدری زود کرده یکدو قطعه

علم در علم و در مرض عامه
 جامع شفا و افادان کاتب
 این استخوان را
 و خشخشی مسموع
 در اتصال آن استخوان
 منکسر میگردد
 سینه در در
 استخوان در اتصال
 آن صورت
 زود ریزه گشته
 پیرا عیاش شود
 استخوان در میان
 ریه مسموع
 زیاد در ریه
 و خشخشی مسموع
 پیرا عیاش
 منکسر

راه رو طهای و فواید آن قدری بالابردن و در این سبب تشنجی که وقت وقوع می شود که انگار است یا کان در تشنج و
از انگار استخوان پایکار شده یا از اذیت عضلات یکسری که است از قیاس شدن پا و از این جهت در قدم بسوی جانب مشتی بدن تقویت کنند
و گاهی نیات را که بر سینه در وضع مشوبه یکسری استخوان اهل شده اند آنها را در این طایفه می نویسند و اگر چه ضرورت تدقیق در تشخیص
نیست اگر نفسان تشخیص این هم واضح شود اما آنکه علاجی آید که اول علاج در هر دو همین است که در بعضی از احوال از دست بازم
تمام بر پلنگی از زمین بعد چون اذیت بر طرف شود بر فخذ و پای بعضی صبره بسته عصاها در فخذ اوده ام فرمایند که حرکت کنند که
این استخوان فخذ در وسط خود منکسر میشود و آن در طفلان در عرض در کنار مورب شکسته میشود و گاهی در قطعه و گاهی قطعات
کثیر می شود و علامت آن که در وسط است که درم زیاد پیدا میشود زیرا که آن وسط عضلات کثیره مشتمل و متعلق اند و اینها
چون صدمه قوی برسد سبب آن در آنها درم پیدا میشود و سبب آنکه چون این استخوان در وسط خود منکسر شده قطعه قطعه می شود
پس بقطعه آن در جانب اعلی است از کشیدن عضلات که بالای آن هستند بجانب مشتی قریب جلد مرتفع شده می آید و قطعه
دیگر که آن در جهت سفلی است از کشیدن عضلات زیرین استخوان منکسر بسوی انسی فرو رفته در لوم داخل شده هم بسوی ام بالا می رود پس از اذیت
غالبین آن فخذ در نیازی از زیاد خارج شده در لوم جمع می شود و مقدارش زیاد و درم عادت میشود اما علاج اول قطعات
شکسته را بمقابل یکدیگر از زمین بعد صبره و طولی که بعد چهار آنچه از قدم هم دراز و طویل باشد و بجانب قدم در آن
سه دندان بوند و از جانب دیگر تا بغل برسد و در این جانب دوسوراخ باشد حسب مشرا لفا صبره بر پا نهاده اول
یک پارچه طولی کنج را در انداخته نهد و سر آن در بغل برده در هر دو سوراخ که در سر صبره انداخته اند از نو گذرد و در هر
من بعد رباط دیگر بالای صبره نگذارد سینه تا قدم بچیند و چون تا قدم بندش برسد رباط مذکور را در
دندانهای صبره در آورده پیچ داده گره دهند و در عرض بدن هم یک رباط بالای صبره بر شکم صغیر تا فخذ
و در هر جانب کشیده ماند و حرکت نکند و مقابله پای قطعات بر باد نرود و ایضا که تدبیر آخر مریض را بر پلنگی افکند
و بعد مقابل کردن قطعات شکسته فخذ یک صبره عرضی در جانب مشتی و یک صبره عرضی در جانب انسی فخذ را از نو
بالای فخذ نهاده بر بندند من بعد یک رباط پیرساق و قدم بچیند و بر پاشنا وقت بندش قدم یک صبره کوچک در آخر آن
دو سوراخ بوند نهاده بر بندند بعد درین دو سوراخ یک سوراخ اندازند و در هر دو سوراخ که در مشتی تقیل اند از نو از این سوراخ
باشد موافق فزی و لاغری یا رسته آورند تا از فخذ آن فخذ و ساق بسوی اسفل کشیده ماند من بعد یک
جبل که از جرم صمغی ساخته بود از کنج را در بر آورده بر دو سوراخ در جانب اعلی یعنی جانب راس برده و در پایه
پلنگ بسته دهند تا فخذ در هر دو جانب اعلی و اسفل کشیده ماند اما باید دانست که با وجود تمام این هم اگر کسی در
اعلی فخذ آمده باشد قدری در مقابل قطعات این عظم بعد صبره و مقابل کردن قطعات هم فرق کمی پیدا میشود و از آن وقت
رقار بالضرورتی تکلف کرده میشود و هر گاه انگار درین استخوان قریب انوار شود علامتش این است که بعد از کسار

پنج

و در فکر بعد متصل ساختن هر دو قطعه بصیغه که بر صورت پیاپی یعنی تیتق باشد چنانکه این استخوان در آن آید و اگر تا هرگاه
 از ساخته باشند به استخوان مذکور گذاشته بر بند سوم آنکه بعد مقابل متصل کردن قطعات شکسته این استخوان
 از تار قرنی یا طلائی هر دو قطعه آنرا بچونند تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها مانع نگردد و این
 امر برایت بسیار مهم و شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه کبری و دیگری را قصبه
 کبری و در وقت اگر زنی فیما لا یعنی طلا با یا زنجیر گویند و دیگری را قصبه کبری و با زنجیری پیاپی یعنی بانگی گویند
 یا بجای ازین هر دو گاهی قصبه کبری و گاهی قصبه صغری و گاهی هر دو منگس میشوند لیکن چون یکی از این دو گاه شکسته شود پس
 اکثر قصبه کبری می شکند زیرا که در آن سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از جلد قریب است تمام
 عضلات بر آن نهستند سوم هر گاه پا بر زمین تقویت نموده شود اثر قدرته آن بر این استخوان میرسد بخلاف
 قصبه صغری که در آن این اسباب نیافته شده اند و قصبه کبری هم از صدمه ضرب خارجی که بجز مستقیم بر آن
 برسد هم از صدمه سقوط که از مکان عالی افتد منگس میشود لیکن هر گاه از صدمه سقوط منگس شود پس قصبه کبری
 کسب شکسته گردد و انکسار درین وقت موقت با واقع میشود و چون از صدمه ضرب منگس گردد بر محل سیدک می
 می شکند لیکن در وقت هم اکثر بعد گاهی دو لث در طول و شریع شدن حصه سومی آن شکسته میشود زیرا که اینجا عضلات
 بر آن کم هستند و ایضا از رسیدن صدمه ضرب خارجی عرضا منگس میشود و العلامات هر گاه یکی ازین هر دو قصبه
 بشکند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص دشوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدائی شود زیرا که قصبه کبری
 منگس برین صیغه میگردد اما طریق شناختن آن اینست که درین وقت پای خود را بلند میکنند لیکن
 قدرت بر قیام ندارد و ایضا اگر قصبه کبری بشکند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بر آن نهاد و جا بجا
 غیر و تخفیف کنند پس جایکه در آن کسر واقع نموده باشد کناره های قطعات منگس بر انگشت نمایان می آید شد
 و ایضا از حرکت ساق آواز خشخش پیدا شود و اگر قصبه صغری بشکند درین وقت بر سرهای عضلات ساق
 که بالای استخوان مذکور اند چون از جانب کعب غمگینند در در محل انکسار پیدا میشود زیرا که درین وقت از غیر حرکت
 قطعات منگس از خود جدا شده در عضلات می خلدند و از آن در در محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه
 برابر منگس شوند شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منگس هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفص شده و اگر یکی
 عضلات پیش می روند در لمومی آیند و قطعات منگس هر دو قصبه که در جهت علواند مرتفع گشته از جلد قریب
 میشوند و گاهی درین وقت قطعه قصبه کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم عادت میشود و وقت تخریب آواز
 خشخش بخوبی می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منگس بسوی فوق برود و درین امکان نباشد العلاج
 اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت بصیغه که بر صورت ساق و قدم بود و در آن بر محل سر استخوان فیما لا

بنیان بصیغه و شکستن استخوان ساق پا

بسیار

نقشه باشد که از آن استخوان مذکور را از پهنه بیرون کرده و به بند تا مجیر و بر ساق و قدم بخوبی مشتمل شود و ساده خواهد بود و در جای
 انسی یا در جهت دوش هر جا که ضرورت است بجز مجیر و دانند بر بند و بید و در جهت چون استخوان بخیر شود لیکن نرم و ضعیف
 باشد درین وقت استراحت بنوعی بر آن بسته چپ و حتی در دست مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هر گاه به پهنه
 استخوان شکسته باشد درین وقت هر دو استخوان ساق را کشیده اول قطعات شکسته را مقابل یکدیگر سازند و درین
 وجه هر دو جانب استخوان مجیر و بسته بر قتل انجلا ایندرا شکست یعنی اگر آن تار شود پلانت پای شکسته را نسبت تا تمام تمام
 یا بیکدیگر گاهی از کشیدن استخوان ساق مقابل قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض نخند پای شکسته را با هم
 و منضم سازد من بعد ساق را با نخ منضم کند تا عضلات مستحی شود پس استخوان شکسته را کشیده قطعات را مقابل یکدیگر
 سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در رفتن یا از افتادن یا در گوی یا از و ثوب او بالا قویب از فصل
 کسب شکسته میشود عام ازین که کمی از قصبتهن یا هر دو معانک شود و چونکه اینها هم در من زیاد میشود و لذت از استواری
 مشخص میشود که اینجا کسرت یا غلج و بنا بر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انگسار این استخوان خوب نظر
 کنند و مثلاً اگر از منقلب شدن پای مریض قصبه صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود و در آن وقت که
 سالم است ثقل بدن را بر میدارد لیکن قدری ورم بر محل انگسار پیدا میشود و پشت پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب
 و حتی بدن مائل میگردد اما اگر قصبه کبری بشکند درین وقت بر محل انگسار گوی پیدا شود و قدم بجانب انسی میلان
 و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلان قدم بسوی جانب و حتی چنان گردد که از کشش عضلات ساق کف
 بسوی جانب و حتی منقلب شده نمایان گردد و در درین وقت بسیار زیاده میباشد و علامتش اینست که اول تدبیر
 کم کردن ورم بعد از آن در من بعد ساق پا را کشیده قطعات شکسته را با هم مقابل کرده مجیر و در جانب داخل بسته ساق
 پا را مائل بجانب انسی کرده بالای و ساده با آرام تمام دارند و مقابل شستن قطعات این استخوان و شوارست
 و اکثر بعد صحت کمی در پای شکسته باقی میماند و این تدبیر شکستن یک قصبه بوده اما اگر هر دو قصبه شکسته در پای
 شکسته زیاد پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانب ساق شکسته مجیر بسته پای شکسته را بالای هر دو
 برای این انگسار ساخته میشود یا بر قتل انجلا ایندرا پلانت دارند و در هر حال وقت انگسار این استخوان
 قدم و انگشتان پای را بسوی بالا بخوبی کشیده دارند که بجای مفصل رخ با صورت زاویه قائمه پیدا گردد
 وقت که کسی در بیان نوز و ششم در انگسار استخوان عقب گاهی این استخوان هم از رسیدن
 صدمه که با استقامت رسد مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی و ثوب نماید می شکند و درین وقت این
 استخوان در عرض خود و قطعه یا زنده پای کثیره گردد و گاهی از کشیدن عضلات هر گاه کسی بر پای خود
 زور نماید هم این استخوان و قطعه میشود و درین وقت همراه و تر فلانط که همیشه بالای آن در طول میماند قطعه

بیان نوز و ششم در انگسار استخوان عقب

تنگ شدن از کشش و تیرگی و بسوی بالای ورود العلامات هرگاه قطعه متصل بود شکسته جدا گردد همراه و
 تکرار بالا می رود و در جای آن بجای خشکی پیدا میشود و هرگاه این استخوان از مقام و تری دورتر که قریب
 عنق است شکسته گردد در شکل قدیم فرقی که تظاهر میشود زیرا که رباطها از استخوان استراگانس که پیش از آنست و با
 می بندد محافظه بانی مانده میباشد اما آنچه از اصل خود شکسته جدا گشته بسبب کشیدن و ترقی کنان از آن
 بسیار بالا می رفت میگرد و در جای که جدا شده در آنجا خلواصلاست عظم محسوس میشود لیکن از تحریک قدیم
 آواز خشخش پیدا میگرد و زیرا که قدری تقابل فیما بین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود و تندر
 عقب آن ازل شده عرض آن زیاد میگرد و آواز خشخش موجود میباشد العلاج هرگاه ورم فرغ شود صبر و بر صورت
 عقب از گنا هرگاه درست کرده بر آن نهاد و بر بندد و ساق پای منکسر را با نخ منظم ساخته بر بندد تا عضلات ساق
 رو ترک بالای عقب است مستحی شده تقابل اتصال بر میان قطعات باقی مانده بیان بستیم در آنکس از استخوان
 که بلغیت اگر بزرگی صورت است به استراگانس که آن یعنی قریب پنجم یعنی نهم است که از آن بر پشته باقی
 طبع میکنند و تسمیه آن بحسب صورت قریب هشت که از بلغیت عظم بزرگی گویند بالجمله این استخوان هم از
 استخوانهای قدیم است که بر آن قصبه کبری است و بر آن استخوان عقب است و این استخوان هم از صدر کوه قومی
 مثل اینکه از آن بران بگنجد شکسته میشود و درین وقت سر آن که متصل با استخوانهای دیگر است شکسته جدا
 میگرد و از آن دو قطعه میشود و گاهی از هر حستن از مکان عالی بزرگتر میشود و درین وقت ریزه ریزه میگردد
 العلامت از ریزه شدن این استخوان در صورت و شکل قدم تغییر پیدا میکند و درین وقت استخوان عقب
 بسوی جانب انسی مائل میگردد و کنار قصبه کبری هم بزرگی آید و محراب که در قدیم میباشد از آن میشود و هرگاه از
 گذشتن آن به بالای این استخوان آنکس از آن پیدا شود درین وقت تغییر در شکل کمتر واقع میشود اما از تحریک
 قدیم آواز خشخش پیدا میشود لیکن هرگاه ریزه ریزه گردد چنانکه وقت حستن از مکان عالی میشود و درین وقت
 در شکل زیاد عادت میشود چنانکه پیشتر نوشته شده و علاجش قوی که از مرور از آن بر آن آنکس از حادث شود نیست
 که بعد فرغ شدن ورم ظاهر است چنانچه بر آن بندد هرگاه ریزه ریزه شده باشد درین وقت اول
 جلد و لحم را شق کرده ریزه های شکسته را از آن بیرون آورد تا بعد صحت زخم و اندمال جراحت داخلی و خارجی
 در با قدری قوت آید و فی الجمله لائق کار گردد و در آنکس از عظام صغیره جل مراعات همین قانون واجب دانند
 که هرگاه بعد آنکس از استخوان بکشیدن صورت قدیم دست نشود بر محل آنکس از شق کرده اول ریزه های استخوان
 منکسر را بر آورند و الا انجام نیک نخواهد شد و اگر بعد بر آوردن ریزه های استخوان شکسته هم در فرم ریخته
 شده آثار فساد و موت عظم ظاهر شود باید منکسر را قطع کنند که سوای آن علاجی نیست بیان بستیم یکم

باید که در این وقت که استخوان شکسته است و در آنجا خلواصلاست عظم محسوس میشود لیکن از تحریک قدیم آواز خشخش پیدا میگرد و زیرا که قدری تقابل فیما بین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود و تندر عقب آن ازل شده عرض آن زیاد میگرد و آواز خشخش موجود میباشد

و انکسار استخوانهای منقطع قدم بر آن گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منگس میشوند و تا صدمه
انکسار در سه استخوان از استخوانهای منقطع قدم که در جانب و حقیقی اندر ز یاد می آید و علامتش اینست که در شکل قدم
کم پیدا میشود و با آواز خشخشی عند التحریک ضرب ظاهر و موع میگردد و گاهی از مرد و بارز به پاگردون و خانی یا پا
هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر اگر گذشتن
گردون و خانی که صدمه آن جمیع اجزای عضو را بیکار میکند انکسار پیدا شده باشد درین
وقت فوراً پای منسجم یعنی با قطع کنند و اگر زخم با سبب دیگر بود و ز یاد نباشد درین وقت اقل علاج زخم
نماند بعد از آن شایسته بیخ بران بندند و اگر زخم حادث شده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها غامض
آمده باشد درین وقت استشاره بیخ بران بسن کافی است بیان بست دوم در انکسار اصابع
این استخوان با هم گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بران منگس میشوند و شناختن آن
سهل است و علامتش همان است که در انکسار اصابع دست نوشته شد مشافله فی الجمله بیان بست و سوم
در انکسار استخوان اس قبل از مقصود باید دانست که چون صدمه ضرب بدیگر اعضا میرسد از ان نقصان در جلد
و لحم و عظام می آید اما هرگاه صدمه ضرب بدیغ میرسد از ان سوای نقصان مذکور ضرر بعضی میس که در مخرج است
و اندرون استخوانها پیدا شد میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدیغ کدام که ام حالت پیدا میشود و از ان
کدام کدام آفت حادث میگردد پس بدانکه ممکن است که چون بدیغ صدمه ضرب رسد از ان یکی از حالات گفته
یا همه آنها حادث شوند اول گان کشن یعنی ترخوع و ماغ دوم گام پریش یعنی انماز و ماغ سوم
بیری برآل از می تیش یعنی متازی شدن و ماغ اما گان کشن پس ان نیست که صدمه خارجی بدیغ
رسد خواه ضرب یا سقوط و از ان و ماغ بجای خود متحرک شود و از تحریک آن در افعال ماغ نقصان یا بطلان
پیدا گردد و در ان خون در ان کم شود و از ان منعت پیدا گردد و علامات چونکه درجات صدمات کثیرانه
گند از ان علامات هم متعدد پیدا میشود پس اگر صدمه تغلیل رسد از ان دوران سرد قدری بدجواسی
ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض بر طرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خودی آید و گاهی دوران
سرد هم نمیشود بلکه قدری بدجواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و
انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میداند که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد و لیکن
بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمه کثیر بر سر رسد از ان فوراً مضروب بر زمین می افتد و
بیوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن میرود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر
از مرض کسی سوال کند جواب نمیدهد لیکن هرگاه با و از غلیم پرسند در ان وقت مثل ناگه که در نوم نماند

بیان بست دوم و سوم و انکسار اصابع

بیان بست دوم و سوم و انکسار اصابع

از آثار عظیم قدری مستثنی شده چشم و امینکند و باز بند میسازد و بعضی صغیر و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر مردم چشم صغیر و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز که فوراً بی حالت بی اراده جاری
میشوند و در غیبه اعضا، ستر قیاطا هرگز در وقت عضلات باطل یا ظلیل میگردد و از آن ظاهراً میشود که از ترشح و دفع
قوت بدنی کم شده یا قریب فتران است و این اول درجه کان کشن است که در آن گویا آثار حالت کلاسیس پدید میآید
و آن از دوسه دقیقه تا دوسه ساعت می ماند و بعد آن درجه ثانیه این حالت پیدا میشود باین طور که پوست شانس
رفته آهسته آهسته قدری خود میکند و در بعضی قدری قوت پیدا میگردد و بروی جلد زائل شده در آن حرارت حادث
میشود و اکثر بعد این حال تنی می آید و از حرکت تنی درینجا حرکت قلبی پادیده میگردد و چه از اذیت پرده شکم که در تنی کردن
میشود و دلخ پادیده حرکت میکند و از آن در دلخ خون زیاد میرود و چنانکه پیشتر از کم شدن دوران خون در دلخ
منعف پیدا شده بود همچنین اینک از باوه رفتن خون آن بلخ قوی میشود لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد ثبوت
به پیدا شدن درجه ثانیه کان کشن می آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب مریض هلاک میشود و انجام رسیدن
صدمه بدلیغ اینست که اگر قلیل باشد بعد مدت قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود از آن خود مریض هلاک میگردد
و در میان صحت و موت نقطه درجهت کثیر از مثل آنیکه دوسه روز در سردوران و در و بالجملة علامات ضعف و جوش
شده بر طرف شوند با تمام عمر بحالت ضعف و بلخ مبتلا ماند و حاش چنان بود که از ادوی مؤثره خاصه از امور
نفسانیه مثل غیظ و غضب یا فزع و خوف زیاده متاثر شود و لیکن یکسکه باین حالت مبتلا گردد و بعد دوسه سال
از پیدا شدن در دم دلخ هلاک میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرقی می آید و نسیان
عالمگردد و گاهی آنچه علم کبیر پیش از رسیدن صدمه محفوظ میدارند از خاطر میرود و نسیان بسیار میگردد و گاهی بعد
صدمه در تحکم نقصان پیدا میشود و از آن کفایت در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی است که ضرب بر مقدم و بلخ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضرب بر مقدم و بلخ جنون علی مستخری شود
بر چنین مغلی نشیند و از آن چشم مفتوح گردد و گاهی در قوت سامعه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای کثیر
خیر موجوده در خارج سموع میشوند و اینها از قبیل نشوش فعلی بلخ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه بدلیغ قوت باه زائل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
البیضا درین وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد بسبب متفرق شدن نخاع از اذیت بلخ بالجملة باید دانست
که آنچه علامات و انجانات از رسیدن صدمه بدلیغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول از آن علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بر و رایام آنچه از نقصانات بلخ امور حادث میشوند و نوشته
شدند موجود میشوند و از خطر ناک میگردد و خوف هلاکت ظاهراً گردد و گاهی صدمه کثیر بدلیغ میرسد لیکن از آن کم

انقصان درد دماغ باقی نماند و فعال مانع محفوظ از آفت پاتند و بعد صحت هیچ مرض پیدا نمیشود و لهذا بقراط
نوشت که از صدمه قلیل مانع بی پروا نشوند و از صدمه قوی کثیر آن نا امید نباشند و موداین قول آنست که چون
گردون دخانی اتفاقا با هم مطاطه میکند یعنی سرکه می زند از آن کسانی که بر آن نشسته اند چنان بترک میشود که در غیر استخوان
ایشان هم از آن بترکت می آید لیکن بعد آن فوراً که در مضره ظاهر نمیشود و همه از گردون فرو آمده بخانه او و بمقامات مقصود
خود میروند و بخوبی همه کار خود را با انجام میرسانند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سهام مبتلا شده بلکه میشودند اما
گاهی بعد رسیدن صدمه و زوال هر دو درجه کان کشتن درجه کثرت شروع میشود و آن انما ز دماغ است و بیشتر
اینست که گاهی صدمه بر سر میرسد و از صدمه قوی فالج کثیر استخوان دماغ شکسته بر دماغ ملحق شده بر آن
می نشیند و گاهی در آن درمی آید و از آن در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه مذکور که به ساطت استخوان بر دماغ میسر
در دماغ جو عروق و تحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده و در میان
عظم منگ و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ منفرجه میگردد گاهی مغز بر سر میرسد و از آن استخوان اکسار و فرغ
نمیشود و لیکن از اثر صدمه ضرب قدری ام غلیظ از استخوان راس جدا گشته و از آن در میان استخوان غشای
مذکور جوف پیدا شده خون بتدریج در آن مجتمع میگردد پس از ثقل آن غشای مذکور اینجا بر دماغ می نشیند و از
دماغ منفرجه میگردد و گاهی از رسیدن ضرب بالای دماغ استخوان نمی شکند بلکه از آن در م غشای ام غلیظ موسوم
به جو را میگیرند و در استخوان مضر و بعلیه حادث میشود من بعدین در مریض پیدا میشود و استخوان مرده میگردد و در مریض از مریض
خارج شده در میان استخوان غشای مذکور مجتمع میگردد و از ثقل آن غشای مذکور بر دماغ می نشیند و از آن دماغ منفرجه میگردد
و گاهی ریم در میان ام غلیظ و ام رقیق بسبب پیدا شدن در م غشای مذکور گردد و درین وقت تکلیف است که این
اجتماع در میان غشای مذکورین بالای دماغ و هم اندرون دماغ هر جا که باشد پیدا شود و هر جا که در غشای بالا دماغ هم اندرون
آن رفته اند پس هر جا ممکن است که در م و رانها پیدا شده ریم افتد و درین صورت انما از خارج و داخل دماغ هر دو پیدا میشود
و گاهی از در آمدن اجسام غریبه غیر برینیه مثل گلوله تفنگ یا قطعه آهن یا از چوب دستی که در دماغ داخل شوند در م دماغ
منفرجه میشود و علامات هر گاه دماغ منفرجه شود و سبب آن خفیف قلیل باشد از آن مریض قدری بیوش می باشد
تا کم یا سکران و چون باواز بلند از آن سوال کنند قدری متنبه شده مثل کسی که در خواب ثقیل بود قدری بجا می
میدهد اما هر گاه انما زیاد باشد بیوشی مفرط پیدا میگردد پس آواز کسی میشوند و جواب میدهد و اعضا منجمی میشوند
مثل فالج و تحرک اعضا ممکن نباشد بر عین آنرا که برداشته از دست گذارند بر زمین بی اختیاری افتد و نفس آهسته آهسته
میگردد و آواز غلیظ پیدا میشود زیرا که چون لهات مرده نمی گردد و مریض همواره از راه بینی و دهان میکشد پس وقت رفتن هوا
در گلو دریه لهات متحرک میشود و از آن آواز غلیظ پیدا میگردد و اینها چون هوای مستشق را بسوی خارج فرستند

در مریض استخوان

صفت بایست شفا و انفاذات کامرینی